

استفتای ترجمه

عبداله نوروزی^۱

در ادامه بحثهایی درباره ترجمه که در لابلای اوراق فرهنگ این مرز و بوم به یادگار مانده و گرد زمان از چشم خواننده دورشان کرده، در این شماره، گزیده‌ای خواهد آمد از مجله «کاوه». تاریخ ادب و فرهنگ ایران از پویش‌های کوتاه‌عمر و بلندآختر کم ندارد. یکی از همین حرکت‌های تأمل‌برانگیز، پویش کاوه‌مردان دغدغه‌دار ادب و سیاست و فرهنگ ایران است که در چارچوب «مجله»، خارج از مرزهای وطن، در اندیشه تداوم خون حیات در رگ‌های فکر و اندیشه ایران بود. با همین اندیشه، این مجله از سال ۱۲۸۵ کارش را با چاپ اخبار و تحلیل شرایط سیاسی ایران آغاز می‌کنند. در دوره نخست که همزمان است با جنگ جهانی اول، حسن تقی‌زاده، مؤسس این مجله و همکارانش، این خط‌مشی را پی می‌گیرند، اما در دو سال آخر عمر شش‌ساله این مجله، به فرهنگ و ادب می‌پردازند. فرهنگ‌دوستی و ادب‌گرایی آنها در این دو سال، موضوعات متنوعی را می‌آفریند که ترجمه‌دوستان را هم بی‌نصیب نمی‌گذارد.

ترجمه‌نگاشته‌های مجزای این مجله ناکام، بسیار اندک است و تنها محدود به چند عنوان. ترجمه تحت‌اللفظی قصیده روبرت لیلمان آلمانی با عنوان «آخرین سفر لرد کیچنر» (۱۲۸۶، شماره ۱۰) یکی از آنهاست و دیگری «سلیقه ترجمه» که در واقع نمونه‌ای از ترجمه در عهد قدیم و عهد اخیر به فارسی است (۱۲۹۰، شماره ۴۴). افزون بر این دو، موضوع دیگری در این مجله آمده با دو عنوان «استفتاء» و «جواب استفتاء» درباره ترجمه که به ترتیب در شماره‌های ۴۵ و ۴۹ چاپ شده‌اند.

در استفتایی که در شماره ۴۵ (شماره ۱۰ سال ۱۳۸۹) آمده، بیان شده است که نویسندگان کاوه، مانند همه نویسندگان ایرانی، گاهی ناچار به رجوع به کتاب‌های فرنگی‌اند

^۱ دانشجوی دکتری مطالعات ترجمه، دانشگاه فردوسی مشهد

و «گاهی در نقل قول مؤلفین فرنگی و ترجمه بعضی عبارات درمی‌مانند و ترجمه مقبولی برای بعضی کلمات فرنگی که هم عین مقصود را برساند و چندان متروک و غیرمفهوم و یا ساختگی و وضعی و یا مرکب از چندین کلمه و یا مأخوذ از کلمات جدیدالوضع ترکی و عربی نباشد پیدا نمی‌کنند» (شماره ۴۵، ص. ۸). بنابراین، این مجله خطاب به «عموم علما و فضلاء ایران» می‌خواهد نظرشان را در باب ترجمه کلمات فرنگی بگویند و خاطر نشان می‌کند «در نظر داریم که ترجمه‌هایی را که اکثریت اهل فضل بر آن متفق آمده‌اند قبول نموده و از این پس در تحریرات خود آنها را استعمال و ترویج کنیم» این مجله در ادامه برای ۱۰ کلمه معادل‌هایی پیشنهاد می‌کند و نظر مخاطبان را درباره کیفیت معادلها جویا می‌شود.

دو پاسخ برای این استفتا ارسال می‌شود؛ جوابی کوتاه از «قنصول لیتن» که به ایران تعلق خاطر دارد و به زبان فارسی و اوضاع ایران آگاه است و پاسخی طولانی‌تر از جانب میرزا محمدعلی‌خان ذکاءالملک؛ محمدعلی فروغی، ملقب به ذکاءالملک، روشن‌فکر، ادیب، روزنامه‌نگار و سیاستمداری که بعدها فرهنگستان ادب فارسی را پایه‌گذاری کرد. به نظر می‌رسد پاسخ فروغی به‌واسطه جایگاه سیاسی‌اش و پاسخ به این استفسار علی‌رغم گرفتاری‌های سیاسی مسئولان مجله کاوه را ذوق‌زده کرده، چنانکه در وصفش می‌نویسند: «صیت فضل و آوازه فضائلشان را همه کس شنیده و علاوه بر مقامات علمی و ادبی ایشان مقام دولتی و رسمی نیز دارند و رئیس مجلس شورای ملی و چند بار وزیر بوده و دو سال است جزو هیئت نمایندگان ایران برای مجمع صلح در پاریس بوده‌اند و در ایران رئیس محکمه تمیزند و مؤلف خیلی از قوانین و کتب و لهذا قول ایشان درخصوص ترجمه کلمات فرنگی به فارسی اعتبار و اهمیت زیاد دارد که خود یکی از اولین متبحرین در زبان‌های فرنگی و از مترجمین هستند» (شماره ۴۵، ص. ۴). در ادامه، جواب فروغی خواهد آمد.

جواب استفتاء

بحر احمر، ۱۴ نوامبر ۱۹۲۰

استفساری که در شماره آخری روزنامه محترم کاوه راجع به ترجمه بعضی از الفاظ فرانسوی شده بود بنده را به فکر انداخت و اینک می‌خواهم بعضی از چیزها که به‌خاطر رسیدن به تحریر در آورم تا کسانی که مبتلا به ترجمه هستند در آن باب تأمل کنند و تفکرات بنده را تصحیح و تکمیل نمایند.

به‌طور کلی نباید متوقع بود در مقابل هر لفظ از یک زبان در زبان دیگر لفظی منطبق بر مبنای آن موجود باشد چه لفظ، قالب معنی است. گوینده معنی را به لفظ درمی‌آورد و شنونده از لفظ یاد معنی می‌کند پس برای اینکه در زبان یک قوم لفظی باشد مطابق لفظ دیگر در زبان قوم دیگر باید همین معنای آن لفظ در ذهن هر دو قوم حاصل باشد و این کیفیت در همه‌مورد موجود نیست. یعنی بسیار معانی در ذهن یک قوم هست که در ذهن قوم دیگر یا هیچ نیست یا اگر هست کاملاً مطابق نیست و با شباهتی کم یا بیش تفاوتی در کار هست؛ مثلاً معانی که در زبان فارسی به الفاظ ماه و خورشید و ستاره و آب و آتش و امثال آن ادا می‌شود در همه‌السنه الفاظ مطابق دارد؛ زیرا که عین این معانی در ذهن تمام اقوام موجود است اما معانی که در نزد ایرانیان به الفاظ قلیان و کرسی و پشمک و باقلوا و قورمه‌سبزی و غیرها ادا می‌شود در هرزبانی لفظ مطابق ندارد؛ چون این چیزها در زندگانی همه‌اقوام نبوده و نیست و به‌این‌وسیله مثلاً هرگاه فرانسویان به ایران آمدند و قلیان دیدند و کشیدند یا پشمک و باقلوا خوردند و از این حلوا چشیدند ناچار به مناسبت، لفظی برای آن اختیار می‌کنند که درست بر آن معنی منطبق نیست و به کثرت استعمال اصطلاح می‌شود، مثل Narghileh در مورد قلیان (به مناسبت قلیان نارگیل) یا اگر بخواهند مسامحه نکنند و به کثرت استعمال متوسل نشوند عین لفظ فارسی را قبول کرده به کار می‌برند؛ چنانکه در مورد بازار و کاروانسرا چنین کرده‌اند (در باب املائی قلیان قبول مسئولیت نمی‌کنم). موارد فوق که لفظی از یک زبان در زبان دیگر مطابق نداشته باشد، بسیار است اما مواردی که الفاظ در زبان در معنی با هم متشابه هستند و کاملاً منطبق نیستند فراوان‌تر است به‌درجه‌ای که غالباً شخص متوجه و متذکر آن نیست. مثلاً شاید کمتر کسی متوجه باشد که لفظ فارسی «نان» با لفظ فرانسوی pain (پَن) مطابق نیست؛ زیرا که در جنس و شکل و کیفیت با هم تفاوت دارند، چنانکه ایرانی غیر از فرنگستان اگر pain (پَن) ببیند، نمی‌فهمد نان فرنگی است و فرنگی از ایران بی‌خبر اگر نان ببیند بدو ملتفت نمی‌شود که آن چیزی است که ایرانی‌ها به‌عنوان pain (پَن) می‌خورند (امیدوارم از این مثال تصور نشود که قصد ایهامی کرده باشم چه اگر این منظور را داشتم آب را هم مثل می‌زدم). و این حرف در باب خانه و maison (مزون) و کلاه و chapeau (شاپو) و بسیاری چیزهای دیگر نیز صادق است و اگر ما این الفاظ را به‌جای یکدیگر استعمال می‌کنیم از ناچاری و بر سبیل مسامحه است و به این اعتبار که maison (مزون) جائی است که فرنگی‌ها در آن خانه دارند و chapeau (شاپو) چیزی است که به‌جای کلاه به سر می‌گذارند.

امثلةً فوق را تماماً از چیزهای مادی اختیار کردیم تا مطلب خوب واضح باشد ولی در امور معنوی و غیرمادی هم این کیفیت هست، بلکه خیلی بیشتر شدت دارد؛ زیرا که اختلاف در عقل و سلیقه و ذوق بین اقوام دنیا خیلی بیشتر از اختلاف در امور مادی است و بر زبان که آئینه روح هر قوم و بهترین وسیله اظهار افکار و احساسات است تأثیر می‌بخشد و سبب می‌شود که برای تمام الفاظ یک قوم نمی‌توان الفاظ مطابق آنها در زبان قوم دیگر پیدا کرد و این امر چاره‌پذیر نیست؛ چاره آن این است که تفاوت در عقل و مشاعر و ذوق و سلیقه و طبایع از بین اقوام برداشته شود و این گذشته از آنکه ممکن نیست، خلاف مصلحت است چه در آن صورت دنیا هم از ترقی باز می‌ایستد و هم بی‌مزه می‌شود مثل اینکه متوقع باشیم تمام مردم صورتاً به هم شبیه شوند.

اینکه برای هر لفظ از یک زبان لفظی مطابق آن در زبان دیگر نباشد بنا بر تحقیقی که در فوق کردیم برای همه السنه عمومیت دارد و عیب و نقصی نیست که منحصر به زبان فارسی باشد، بلکه اصلاً بنا بر همان علتی که به جهت آن ذکر کردیم عیب و نقص نیست اگر فرانسویان قلیان کش نباشند و به این واسطه در زبان خود لفظی مطابق قلیان نداشته باشند، زبان فرانسه از این جهت ناقص محسوب نمی‌شود و قس علی هذا. در موارد دیگر چنانکه هر کس دو زبان اروپائی مثل فرانسه و انگلیسی یاد گرفته می‌داند که بسیاری از الفاظ انگلیسی در فرانسه عیناً مطابق ندارد و هیچکس ادعا نمی‌کند که زبان فرانسه از این بابت ناقص است و عکس آن هم موارد بسیار دارد و انگلیس‌ها از این حیث هیچ دلخوری ندارند. با وجود تحقیقات فوق ما نمی‌توانیم به این مسائل دل خود را خوش کرده و در صدد یافتن الفاظ فارسی مطابق الفاظ دیگر در السنه خارجه برنیائیم؛ زیرا اگرچه فقدان آنها به طور کلی و اساساً عیب نیست، لیکن در بعضی موارد، خاصه در باب اصطلاحات علمی نقص است و علاوه بر این ترجمه کتب و رسائل از یک زبان به زبان دیگر مخصوصاً برای ما که باید علوم و معارف را از اروپائیان اخذ کنیم ضرورت دارد. پس تکلیف مترجمین پیچیده چیست و آن تکلیف را با وجود این مشکلات چگونه باید ادا کنند؟

شک نیست که ترجمه هر چند غالباً در انظار واقعی ندارد، یکی از مشکل‌ترین کارهاست و علت عمده آن همان چیزی است که در فوق توضیح کردیم و مسلماً هر کس متوقع باشد در ازای هر لفظ بلکه هر عبارت از یک زبان، لفظ یا عبارتی از زبان دیگر بگذارد از عهده ترجمه بر نمی‌آید. چون در اینجا موضوع کلام قواعد ترجمه نیست. محض اینکه سخن دراز نشود داخل این مبحث نمی‌شویم و به تذکار چند نکته اکتفا می‌کنیم. در خصوص الفاظی که

دلالت بر مادیات دارد چندان اشکالی نیست؛ زیرا که در غالب مواقع می‌توان از الفاظ موجوده زبان خودمان عیناً یا با جزئی تصرفی اختیار کرد و این کار را ارباب حرف و صنایع دائماً می‌کنند و اصطلاحاتی که آنها اختیار می‌نمایند بسیار بجا و خیلی بهتر از اصطلاحی است که ادبا و فضلا جعل می‌کنند و در این خصوص اهل لغت اگر بخواهند خدمتی به زبان فارسی بکنند بهتر آنست در هر حرفه و پیشه با اهل آن گفتگو کرده اصطلاحات ایشان را اخذ و ضبط نمایند و در قاموس زبان فارسی که انشاءالله روزی به همت دانشمندان و مساعدت اوضاع روزگار تهیه باید بشود وارد کنند و در مواردی هم که جعل اصطلاح به طریق فوق ممکن نشود نسبت به این قسم چیزها می‌توانیم لفظ خارجی را عیناً قبول کنیم؛ چنانکه این کار هم هر روز واقع می‌شود و الفاظ «ماشین» و «اتوموبیل» و «تلگراف» و «تلفون» و امثال آن که امروز هر دهاتی و بیسواد ایرانی می‌داند و استعمال می‌کند، شاهد این مدعاست و این فقره هم به عقیده بنده عیب نیست و ضرر ندارد و در نزد تمام اقوام و ملل رایج است. اشکال برگ راجع به الفاظی است که مدلول آنها امور معنویه است؛ زیرا این امور به همان دلیل که معنوی و ذهنی است و جامد و مادی نیست، درک آنها به طور صحیح مشکل است و نه تنها یک قوم امور معنوی قوم دیگر را به واسطه عدم انس و آشنائی درست درک نمی‌کند، بلکه در میان افراد یک قوم هم این امور به واسطه تفاوت مدارک و مشاعر و ذوق و سلیقه تفاوت دارد و مقدار زیادی از اختلافات و جنگ و جدالها بین مردم به همین علت است. بعلاوه چیزهای مادی غالباً در دست اهل فن می‌افتد و غیر اهل فن در آن خصوص داعیه ندارد. هرکس نجار نیست با لوازم نجاری کاری ندارد و اگر محتاج شد بی‌مضایقه به نجار رجوع می‌کند، اما امور معنویه راجع به اهل معنی است و کیست که خود را اهل معنی نداند. پس همه در آن مداخله می‌کنند و به این واسطه هم امور معنویه را خراب می‌کنند و هم اصطلاحات صحیح برای آن نمی‌یابند. پس یک اندازه رفع اشکال این قسم می‌شود که برای امور معنویه هم به وجود و ضرورت اهل فن قائل شوند و در موقع حاجت به آنها مراجعه نمایند.

اما از حق نمی‌توان گذشت که در خصوص بسیاری از الفاظ خارجه، شخص هر قدر اهل فن و دانشمند باشد در ازای آنها نمی‌تواند یک لفظ فارسی پیدا کند. اختیار عین لفظ خارجی هم در امور معنوی به عقیده بنده جایز نیست و هر چند برای امور مادی در اقتباس و اختیار الفاظ خارجی بی‌مضایقه هستیم در امور معنوی با کسانی که رأی به اقتباس از خارجه دارند

موافق نیستم و عقیده‌ام این است گذشته از اینکه این طریق صحیح نیست و ما را مقصد نمی‌رساند هرگاه در آن قدم بگذاریم کم کم اصل زبان ما از میان می‌رود. از جمله نکات که باید نسبت به بعضی الفاظ خارجه محل توجه قرار داد این است که در ازای هریک از آنها باید در موارد مختلفه الفاظ مختلفه به کار برد. این مسئله را همه کسی می‌داند که بعضی الفاظ معانی متعدده دارند و به هر معنی که استعمال شوند باید لفظی مطابق آن معنی استعمال کرد؛ مثل اینکه لفظ فرانسوی *esprit* (اسپری) گاهی به معنی روح است گاهی به معنی ذهن و زمانی به جای جوهر استعمال می‌شود. در این باب اشکالی نیست. منظور بنده خفی‌تر از آنست و برای توضیح باید متوسل به شاهد و مثال بشویم.

در خصوص همین لفظ *esprit* (اسپری) که یک معنی آن روح است وقتی که گفته می‌شود مثلاً *l'esprit de l'Islam* به عقیده بنده نباید گفت روح اسلام بهتر آنست که بگویند حقیقت اسلام و حال آنکه ابتداءً کسی نمی‌تواند بگوید *esprit* به معنی حقیقت است. یکی از الفاظی که ترجمه آن را سوال فرموده‌اید *genie* (ژنی) است و متذکر این امر مهم بوده‌اید که معانی متعدده دارد که تفاوت آنها خیلی ظاهر نیست و محل ابتلا را هم به دست داده‌اید، آنجا که می‌گویند سعدی در شعر و نادرشاه در جهانگیری «ژنی» بودند. اگر چه در زبان ما لفظی که کاملاً مطابق آن باشد نیافته‌ام، اما هرگاه آن را داهیه ترجمه کنیم شاید پردور نرفته باشیم، ولی وقتی که می‌گویند «ژنی آریائی ژنی آزادی طلبی است»، به نظر بنده چاره نداریم جز اینکه آن را طبع ترجمه کنیم. البته این ترجمه هم درست و تمام نیست و شاید در موقع ضرورت بهتر آن باشد که اصلاً سیاق کلام را تغییر داده بگویند قوم آریائی به صفت آزادی طلبی در میان اقوام امتیاز دارد و نیز ممکن است گاهی ترجمه قسم اول مقتضی باشد، گاهی ترجمه ثانی. و شاید که ترجمه بهتر از این هم دیگران پیدا کنند. مقصود بنده نمودن راه است و نیز چون می‌گویند استعمال حرف تعریف در همه مواردی که فرانسویان می‌کنند موافق ژنی زبان انگلیسی نیست یا استعمال بعضی استعارات فارسی از قبیل اینکه «گیاه ناامیدی در باغ خاطر نمی‌روید» با ژنی زبان فرانسه منافی است یا استعمال «روح اسلام» در ازای *L'esprit de l'Islam* منافی ژنی زبان فارسی است، در این امثله، اگر نخواهیم دامنه مسامحه را وسعت داده از ناچاری باز ژنی را طبع ترجمه کنیم باید سیاق کلام را برگردانده گفت شیوه کلام فرانسه یا انگلیسی یا فارسی مقتضی این‌طور تعبیرات نیست.

لفظ دیگر فرانسوی که معادل آن را تقاضا فرموده بودید که *intéressant* (انترسان) بود به گمان بنده محال است یک لفظ فارسی پیدا کنند که در تمام موارد با آن مطابق باشد.

جعل چنین اصطلاحی هم در عهده هیچکس نیست و ناچار باید جستجو کرد و در هر مورد دید ایرانی‌ها در نظیر آن مورد چه می‌گویند. مثلاً وقتی که می‌گویند امروز یک قصه *intéressant* خواندم، ایرانی‌ها قصه شیرین یا بامزه یا دلچسپ و مثل آن می‌گویند و وقتی که می‌گویند مصر مملکتی است *intéressant*، ایرانی‌ها می‌گویند دیدنی یا تماشائی است یا سیاحت دارد. گاهی اوقات می‌گویند فلان قوم *intéressant* است. در آن صورت ما باید مثلاً بگوئیم قابل توجه است. اگر آن را وصف شخص قرار دهند، یعنی محل اعتناست یا بامزه است حتی اینکه بعضی اوقات بکلی باید سیاق کلام را عوض کرد؛ مثلاً در جایی که اسم چیزی برده می‌شود و فرانسوی می‌گوید *intéressant* نیست ایرانی می‌گوید «بینداز دور» یا می‌گوید «بدرد نمیخورد» و قس علی ذلک.

حاصل کلام آنکه در ابتلای به این مشکل همه وقت نمی‌توان یک نوع چاره‌جوئی کرد اولاً حتی الامکان باید سعی شویم لفظی که مطابقت کامل دارد بیابیم اگر نشد جهد کنیم لفظی که معنای آن شباهت تامه داشته باشد پیدا کنیم اگر لفظ مفرد پیدا نکردیم مرکب اختیار کنیم صفت و موصوف را ممکن است بجملة خبریه درآوریم یا سیاق کلام را تغییر دهیم و مخصوصاً ملتفت باشیم که یک لفظ را در همه مورد یک نوع ترجمه نکنیم و هرچند مکرر می‌شود باز عرض می‌کنم این کیفیت منحصر به زبان فارسی نیست تمام السنه خارجه نسبت به هم این حال را دارند و مترجمین ماهر در مقام ترجمه به همین تدابیر متوسل می‌شوند و این نکات را منظور می‌دارند و اگر سخن دراز نشده بود مطلب را معکوس کرده باز می‌نمودیم که چگونه الفاظ و تعبیراتی از زبان فارسی هست که در فرانسه یا زبان‌های دیگر نمی‌توان مطابق آن پیدا کرد و شاید بی‌فایده نباشد که روزی در این باب هم شرحی نوشته شود.

تا اینجا که نوشته بودم برای یکی از همسفران خواندم. پس از شنیدن گفت بعد از همه این تفصیلات، ترجمه کلماتی را که روزنامه کاوه سوال کرده، نگفتی. گفتم اگر می‌دانستم این همه پیچ‌وتاب نمی‌خوردم و طول کلام نمی‌دادم. وانگهی، اعضاء اداره کاوه از من و تو فاضل‌ترند. اگر ترجمه این کلمات به این سهولت پیدا می‌شد خود می‌دانستند و نمی‌پرسیدند. گفت پس برای چه سوال کردند؟ گفتم برای اینکه فتح باب همین قسم مذاکرات بشود. گفت این مطالب گفتن ندارد، همه کس می‌داند. گفتم پریروز در یورت سعید یک روزنامه فارسی به دستم افتاد و خواندم. با آنکه نه مطالب غامضی بود نه عبارات مغلق، بعضی سطور آن را هیچ نفهمیدم. باقی را هم که فهمیدم قدری به واسطه سابقه به مطالب بود، یک اندازه

به واسطه آشنائی به السنه خارجه. گفت چه ربطی به مطلب دارد؟ نویسنده آن سطور چیزنویس نبوده است. گفتم این مرض امروز در میان نویسندگان ایران عمومیت دارد و علت آنست که اکثر آنها کم یا بیش زبان خارجه می دانند، کتب و جراید خارجه می خوانند و با تعبیرات خارجه فی الجمله مأنوس شده اند، زبان و ادبیات فارسی را هم خوب فرا نگرفته اند و تعبیرات فارسی صحیح و فصیح، مرکوز ذهن ایشان نشده؛ وقتی که چیز می نویسند نوشته های ایشان معجون ضایع فاسدی است از فارسی و ترکی و فرانسه و انگلیسی و روسی و غیرها و اگر چند سال دیگر بر این منوال بگذرد، اصل زبان فارسی از بین می رود. گفت اصلاً تو محافظه کار و منکر ترقی و تجددی و موقعیت دنیا را در نظر نگرفته و تغییر وضعیت مملکت را طالب نیستی. گفتم اگر ترقی و تجدد زبان فارسی به این وسیله صورت می گیرد که کلمات «محافظه کار» و «موقعیت» و «وضعیت» اختراع کنیم یا عبارت فارسی را طوری بنویسیم که ایرانی خالص هر قدر هم باسواد و با ذوق باشد، نفهمد، علناً می گویم که من منکر ترقی و تجدد هستم. گفت به نظرم حرارت ظاهری بحر احمر در من و تو تولید حرارت باطنی هم کرده و ممکن است کار ما منجر به نزاع شود. گفتم حق با تو است باید سخن را کوتاه کرد.

ذکاء الملک
